




تکون و

تکون هویت ملی در جریان تربیت

به دعوت گروه علوم اجتماعی شهر تهران، در محل گروه‌های آموزشی سازمان آموزش و پرورش، گردهمایی تحت عنوان «تکون و تکون هویت ملی در جریان تربیت» با سخنرانی دکتر داور شیخاوندی برگزار شد. آنچه در پی می‌آید مشروح این سخنرانی است.

ابتدا لازم است واژه‌هایی را که در عنوان سخنرانی به کار برده‌ام، تعریف کنم تا از سوء تفاهم پیشگیری شود. منظور از واژه «تکون» این است که ما به طور ارادی، یک سلسله هویت‌ها را در سال‌های نخستین زندگی فرزندانمان به آن‌ها یاد می‌دهیم. بعدها کودکانمان در جریان بزرگ شدن (مخصوصاً هنگامی که به مدرسه می‌روند)، خودشان به تدریج هویت‌هایی را می‌پذیرند؛ بدون این‌که در پذیرش آن‌ها اراده و قصدی وجود داشته باشد، یا ما این هویت‌ها را به آن‌ها تفهیم کرده باشیم. چنین هویت‌هایی را آنان عملاً یاد می‌گیرند. به این فراشد، تعلیم و تعلم یا «تکون» هویت می‌گوییم.

تاریخچه تکون هویت ملی در ایران به سال ۱۳۰۳ با تأسیس مدارس عالی و متوسطه در تهران بازمی‌گردد. در آن زمان، مدارس عالی و متوسطه در تهران تأسیس شدند و در این مدارس، برای اولین بار، به تدریس زبان فارسی و ادبیات فارسی پرداخته شد. در سال ۱۳۰۳، اولین کتاب درسی برای مدارس عالی و متوسطه در تهران تأسیس شد. این کتاب درسی، به نام «تاریخ و جغرافیا» و به قلم دکتر محمد علی باقری است. در سال ۱۳۰۳، اولین کتاب درسی برای مدارس عالی و متوسطه در تهران تأسیس شد. این کتاب درسی، به نام «تاریخ و جغرافیا» و به قلم دکتر محمد علی باقری است. در سال ۱۳۰۳، اولین کتاب درسی برای مدارس عالی و متوسطه در تهران تأسیس شد. این کتاب درسی، به نام «تاریخ و جغرافیا» و به قلم دکتر محمد علی باقری است.



همچنین، من ملت را مجموعه افرادی می‌دانم که زیر قدرت سازمان یافته یک دولت و روی سرزمینی به نام کشور زندگی می‌کنند. مسلماً این افراد فرهنگ‌های متفاوتی دارند (مخصوصاً در کشور ما که کشوری پر از اقوام گوناگون است). این سه مجموعه به صورت مثلثی درمی‌آیند که هر یک از آن‌ها بدون عناصر دیگر اشکالی در حیثیت و موجودیتش پدید می‌آید. یعنی دولتی که کشور و ملت نداشته باشد، دولت نیست؛ مردمی که دولت و کشور نداشته باشند، ملت نیستند؛ و کشوری که دولت و ملت نداشته باشد، کشور نیست.

حالا بپردازیم به «هویت». هویت عبارت است از مجموعه مشخصاتی که موجب بازشناسی یک شخص، یا یک چیز، یا یک حیوان و یا یک مکان از سایر هم‌نوعانش می‌شود. در نتیجه، ما مجموعه‌ای از اطلاعات بسیار جزئی در اختیار داریم که به کمک آن‌ها می‌توانیم از میان نوع و جنس، شخصی را با مشخصات مخصوص خودش شناسایی کنیم. از بدو تولد تمدن به طور کلی سعی شده است تا این فرآیند انجام گیرد، به طوری که حالا براساس یک اسطوره ایرانی، ما نام اولین انسان مرد (مشی) و نام اولین انسان زن (مشیانه) را می‌دانیم. در حوزه سامی هم، آدم و حوا و فرزندان آن‌ها را می‌شناسیم. حتی اگر خودشان هم به خودشان نام نداده باشند، از طرف خداوند برای آن‌ها نامی آورده شده و فقط در مورد حوا است که آدم نام او را گذاشته است.

اگر تورات را نگاه کنیم که در آن «سفر» به معنای دفتر آمده است، در سفر آفرینش می‌خوانیم که خداوند تمام حیوانات را، بعد از خلق، جلوی انسان گذاشت تا ببینند که انسان آن‌ها را چه می‌نامد. یعنی انسان

فی نفسه، بعد از آفرینش هویت‌زا و هویت بخش است. برای این که شناخت صورت گیرد، لازم است اشیا را با نام، جا و تعلقات دیگرشان شناسایی کرد تا هویت هر یک به این ترتیب مشخص شود.

وقتی می‌گوییم «هویت اجتماعی»، منظور هویتی است که توسط خانواده، ایل یا قبیله به افراد داده می‌شود. یعنی اجتماع را، در این مورد، مجموعه محدودی از افراد به کار می‌بریم که در خوری، خون، خلق، خاک، فرهنگ و چیزهای مشابه مشترک هستند. برعکس، جامعه را مجموعه افراد نسبتاً کثیر و گسترده‌ای به کار می‌بریم که در خوری، خون، فرهنگ، طبقات، قشر و نهادها متفاوتند و دارای دولت و ارتباطات نه تنها شفاهی، بلکه کتبی و انواع دیگر ارتباطات هستند.

در دهه‌های اخیر، به ما مفهوم ایران، عنوان «شهروند» گذاشته‌اند که به نظر من لغت گویایی نیست و آن را به غلط ترجمه کرده‌اند. شاید برای لغت "Citizen" این معنا را در نظر گرفته‌اند، یا شاید به یاد «ایران‌شهر» افتاده‌اند و در نتیجه ما را «شهروند» نامیده‌اند. در صورتی که در زمان معاصر ما به کشور، شهر نمی‌گوییم و به همین دلیل باید به جای «شهروند»، لغت «کشوروند» را به کار ببریم تا هویت ده‌وندان، ایل‌وندان، کسوی‌وندان و غیره را با هم به عنوان

«کشوروندان» مشخص کرده باشیم. در غیر این صورت، گفتن این که دهاتی و یا ایلاتی شهروند ایران است، می‌تواند سوء تفاهم ایجاد کند. ایلاتیان و روستاییان کشوروند ایران هستند، زیرا به جامعه کلان، به تمام کشور و به پهنه ایران تعلق دارند و زیر قدرت ملی دولت زندگی می‌کنند.

در نتیجه وقتی ما موضوعی را ارجاع می‌دهیم به جامعه در مقابل اجتماع، صفتی که برای آن به کار می‌بریم «جامعوی» است.



کوچک ترین آن‌ها اثرانگشت است و یا مشخصات شیمیایی ژنتیکی که در هر فردی هست و براساس آن می‌توان، او را از افراد دیگر به طور بیولوژیک شناسایی کرد.

امروزه می‌گویند که حتی در شکم مادر هم، بچه‌ها بعد از شش ماهگی، فرهنگی شدن را آغاز می‌کنند. به عبارت دیگر، به نحوه تغذیه مادر، به نحوه صحبت مادر، شادی و غم‌های مادر شرطی می‌شوند.

جنین با شنیدن صداهای بیرونی مثل موسیقی، بدون این که قدرت و توانایی بروز و یادآوری آن را داشته باشد، عکس العمل نشان می‌دهد و مغز قسمت‌هایی از آن‌ها را ضبط می‌کند.

پس بچه کاملاً به صورت «لوح سفید»، یا بی فرهنگ متولد نمی‌شود. بلکه تا حدی هویت بیولوژیک دارد و دارای زمینه‌هایی است برای آشنایی سریع‌تر با فرهنگ اجتماعی که در آن زاده می‌شود. در بعضی از امتحانات و آزمون‌ها نشان می‌دهند که وقتی بچه‌های متعلق به ملیت‌های مختلف شروع به «قن و قون» می‌کنند، منحنی‌های آزمایشی مبین تفاوت‌هاست. مثلاً منحنی بچه‌های ایرانی یا منحنی بچه‌های چینی فرق دارد. به همین خاطر معتقدند که حتی قن و قون بچه‌ها و ارتعاشاتی که از آن‌ها به دست می‌آید، تا حدی به محیط تولد بستگی دارد.

ما مجموعه‌ای از هویت‌های خونی داریم که با آن‌ها متولد می‌شویم. بدین گونه که کرموزم‌های مادر با مجموعه کرموزم‌های پدر ترکیب می‌شوند و یک بخش از هویت پدر و یک بخش از هویت مادر به صورت «خونی» در بدن به وجود می‌آید. در حال حاضر به طور مصنوعی و آزمایشگاهی می‌توانند، بدون مادر و فقط با استفاده از کرموزم‌های پدر و یا بدون پدر و فقط با استفاده از کرموزم‌های مادر، آدم‌ها را

کشوری مربوط می‌شوند که جنبه عمومی و دولتی مشترک (societal community) دارند. مثلاً در حال حاضر مسأله اصلاحات جنبه کاملاً کشور شمول دارد و همه نهادها را دربر می‌گیرد؛ چرا که یک پدیده جامعه‌ی (societal) است. یعنی اندرکنش بین گروه‌ها، یا در بین من و شما و با هم دیگر نیست، بلکه یک تصمیم جمعی است از طرف نماینده یک ملت به نام جامعه که من آن را «جامعه‌ی» نامیده‌ام. مثلاً، «شناسنامه» یک پدیده جامعه‌ی است، نه یک پدیده جامعه‌ی. زیرا آن را دولت به عنوان مظهر شناسایی یک فرد ایرانی در میان همه ایرانیان به طور مساوی، هم‌رنگ، هم‌خط و هم‌مسلك ارائه می‌دهد. این پدیده یک پدیده اجتماعی نیست که متعلق به یک ایل و قبیله باشد، بلکه در حد ملی مطرح است. در زبان جامعه‌شناسی، به جای اصطلاح سیاسی ملی، جامعه‌ی (societal) را به کار می‌برند؛ که در حد کل جامعه بزرگ مطرح است. در حد جوامع کوچک، مثل شهری، بیش‌تر از صفت «جامعه‌ی» و در مقیاس خانواده، ایل و قبیله هم بیش‌تر از صفت «اجتماعی» استفاده می‌شود.

وقتی در خانواده فرزنددی به وجود می‌آید، مسلم است که از لحظه تکوین او در شکم مادر، یک سلسله هویت‌ها در درونش به طور بیولوژیک وجود دارند که

مادر جامعه صفت نداریم و وقتی موضوعی را به مسائل جامعه ارجاع می‌دهیم، ناچار می‌گوییم اجتماعی است. متأسفانه این موجب سوءتفاهم شده است و در خیلی از مقولات جامعه‌شناسی موجب کج فهمی یا بدفهمی می‌شود.

رفتار، کردار و پندار افراد و گروه‌ها در جامعه بزرگ، جنبه جامعه‌ی دارد. آنچه که به اجتماع کوچک و نومی مربوط می‌شود، اجتماعی است. برخی هم به اجتماع کلان

بسازند. حالا هویت آن‌ها چگونه خواهد بود مشخص نیست. البته در حال حاضر کاربرد این تکنیک در مورد انسان همه گیر و عرفی نیست. مسلم است که وقتی نوزاد متولد می‌شود، برای او نامی انتخاب می‌کنند.

انتخاب نام خیلی هم بی پایه نیست. در اکثر مواقع، انتخاب نام با تاریخ، دین، فرهنگ و یادمان ارتباط دارد؛ یعنی اسم فرانک یا ته‌مینه به مجموعه‌ای از حوادث تاریخی و اسم سکینه، خدیجه یا سمیه، به مجموعه‌ای از باورها اشاره دارد. و اگر اسم گل‌های گوناگون مثل نرگس، نسترن و غیره را انتخاب کنند، به زیبایی‌ها و قشنگی‌ها توجه کرده‌اند. در مجموع این که تا چه حد نام‌ها جنبه دین‌بستگی و یا دین‌رستگی دارند، می‌تواند نشانه فرهنگ و باور پدران و مادران ما باشد. در نتیجه، درست است که هر نام مبین یک شخص معین است، ولی مبین یک فرهنگ و باور مشخص هم هست. تحقیقاتی که در مورد نام‌ها به عمل آمده است نیز نشان می‌دهد، در جریان فراز و فرود سیاسی، احساسات دینی غلبه می‌کنند و در نتیجه، اسم‌های دینی فراوان می‌شوند و بعد از مدتی، تعداد نام‌های ملی افزایش می‌یابد. به این ترتیب، مجموعه فراوانی نام‌ها می‌تواند مبین جریانات سیاسی جامعنوی هم باشد. این نوع داده‌ها، «داده‌های دهشی» هستند. البته من دهشی ترجمه کرده‌ام و دیگران «محول» می‌گویند؛ یعنی آن علائم هویتی که فرد در انتخابش دخالتی ندارد و یا به وسیله نهادهای رسمی تربیت شده است و یا به وسیله خانواده.

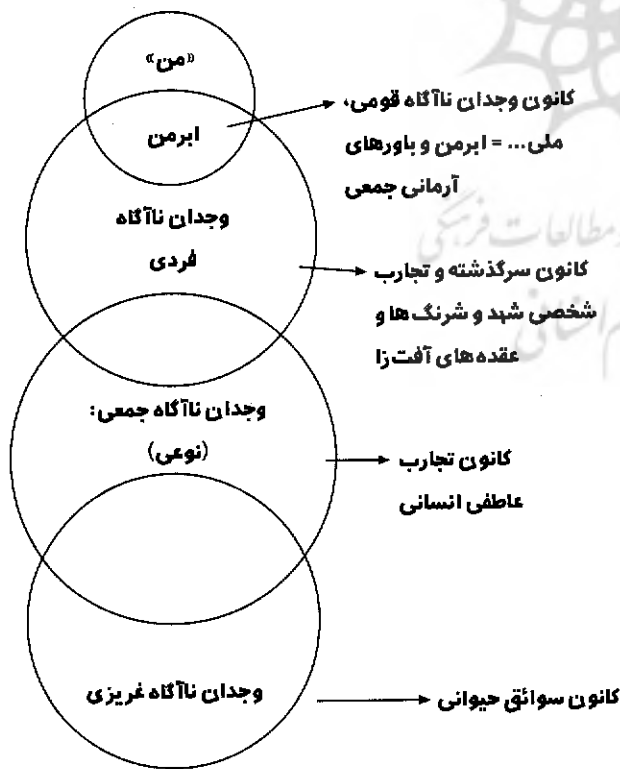
مسلم است که ما از بدو تولد، فرهنگ اجتماعی را کسب می‌کنیم؛ فرهنگ اجتماعی به معنی زبان، دین، ذوق و سلیقه خانواده. اما در معنای جامعه‌شناسی به قول کولی، دیگران در ما جاری هستند. در واقع

دیگران در ما تداوم و نفوذ پیدا می‌کنند. ما براساس داوری دیگران هویتمان را کسب می‌کنیم و خودمان هم بعدها درباره هویت خویشتن صاحب نظر می‌شویم. در نتیجه، مجموعه‌ای از این نشانه‌ها در افراد وجود دارد که غیرقابل تغییر است و فرد در آن دخالتی ندارد و با آن بزرگ می‌شود. به همین دلیل به آن «هویت محول» و یا «هویت دهشی» می‌گویند که اغلب جنبه سنتی و پایا دارد.

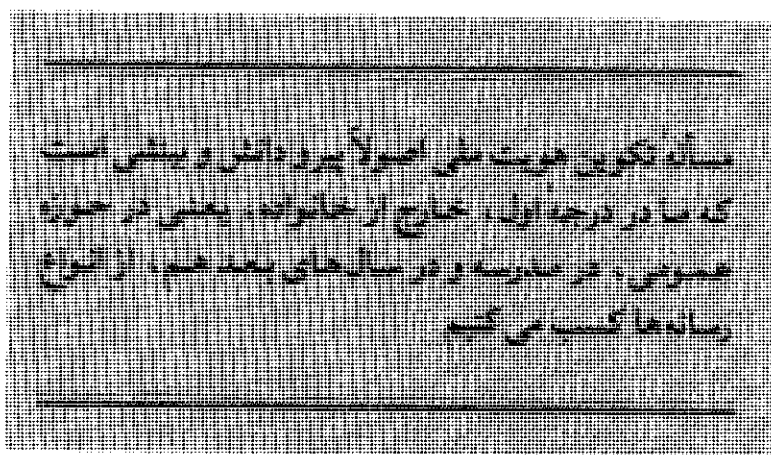
با راه رفتن است که کودک از جهان کوچک خانوادگی یا از مادرش، که هویت اصلی خود را از او گرفته است، کسب می‌شود. او فضای بزرگ تری را درک می‌کند و با آن آشنا می‌شود و به تدریج آن «من»، تکوین می‌یابد. در همان مواقعی که بچه می‌گوید، فلان چیز را به من بده، خودش را تثبیت می‌کند. اگر به نمودار شماره ۱ دقت

کنید، ملاحظه می‌کنید که در این جا ما وارث برخی از ویژگی‌های انواع پیش از خود هستیم. نخست وجدان ناآگاه غریزی ماست که از حیوانات به ارث می‌بریم و دایره بزرگ حوزه وجدان ناآگاه نوع انسان است. بعد وجدان ناآگاه خود فرد در دایره سوم فوقانی قرار دارد که از درون آن، «من» تجلی می‌کند.

به محض این که بچه متولد می‌شود، داوری‌های دیگران تربیت او را آغاز می‌کنند. محرک‌های موجود در رفتار دیگران، اعمال مجاز و غیرمجاز را در نهاد ما پایه می‌گذارند و در نتیجه، شخصیت ما و منیت ما به این ترتیب تکوین پیدا می‌کند. به تدریج ملاحظه می‌کنیم که عالم خارج و دیگران در وجود ما نفوذ می‌کنند و در ذهن، روان و جان ما جای می‌گیرند که فروید آن را



نمودار شماره ۱: تکوین پنداری هر پدیده کانون‌های انترکنش روانی



«ایرمن» می‌نامد؛ ایرمنی که کنترل‌کننده «من» است. از سوی دیگر، از سوی غریزه فشارهایی به طرف بالا و به طرف «من» می‌آید که می‌خواهد همه نیازهای غریزی خودش را به این ترتیب تأمین کند. ولی تربیت و هنجارهای جامعه مانع می‌شوند و از طریق «ایرمن»، «من» را کنترل می‌کنند. کودک برای نخستین بار، شاید نام خانوادگی خود را در مدرسه از طریق حضور و غیاب کشف می‌کند و بعد در صندلی معین و انجام تکالیف، خود را بیش از پیش از دیگران متفاوت می‌بیند و فردیت او شروع به تکون می‌کند.

در گذشته، اشتراک در خانواده خیلی زیاد بود: اتاق مشترک، رخت‌خواب مشترک، بشقاب و کاسه مشترک. این وضع جدا بودن فرد را چندان تشویق نمی‌کرد. ولی درحال حاضر، ابزار و آلاتی به وجود آمده‌اند که فردیت کودک را از همان ابتدا تشویق و تقویت می‌کنند. با پیشرفت تولید و علم و همچنین فردی شدن، دیگر نه تنها بشقاب‌ها و چنگال‌های قبلی برداشته می‌شود، بلکه به آن‌جا می‌رسیم که اتاق جدا، با رادیو و تلویزیون جدا و چیزهای دیگر به وجود می‌آیند که هرچه پیش‌تر به فردی شدن فرد کمک می‌کنند.

به هر صورت، فردی شدن فرد در مدرسه شکل می‌گیرد، چرا که در آن‌جا با دارا بودن ورقه ویژه، جای ویژه، پاداش ویژه و تنبیه ویژه، فرد بالیده می‌شود. به علاوه، در آن‌جا تا حد زیادی با حوزه‌های جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی متفاوت از حوزه خانواده آشنایی می‌یابد.

در کشورهایی که پرقوم و قبیله هستند، بین اجتماع خانوادگی و قومی با جامعه بزرگ یا «کلان» تفاوت فرهنگی وجود دارد. در برخی از نقاط ایران، زبان فارسی را از طریق

درحالی که ملت، به عنوان بنیاد و اساس قدرت ملی یعنی دولت، پدیده تازه‌ای است که به عقیده من، هنوز هم به اندازه کافی جانپناده است.

به همین خاطر، مسأله تصور مردم از اقوام ایرانی، تاریخ و جغرافیای ایران نیز مسأله‌ای کاملاً تازه است. درگذشته، با جغرافیای ایران فقط معدودی از متفکران قدیم و کسانی که زیاد مسافرت می‌رفتند آشنا بودند و مردم اطلاع اندکی از حدود مرزها و بعضی از شهرها داشتند. اما امروزه، کودکان ما از طریق مدرسه و آشنایی با نقشه است که نه تنها کشور خودمان، بلکه کشورهای دیگر را هم می‌شناسند.

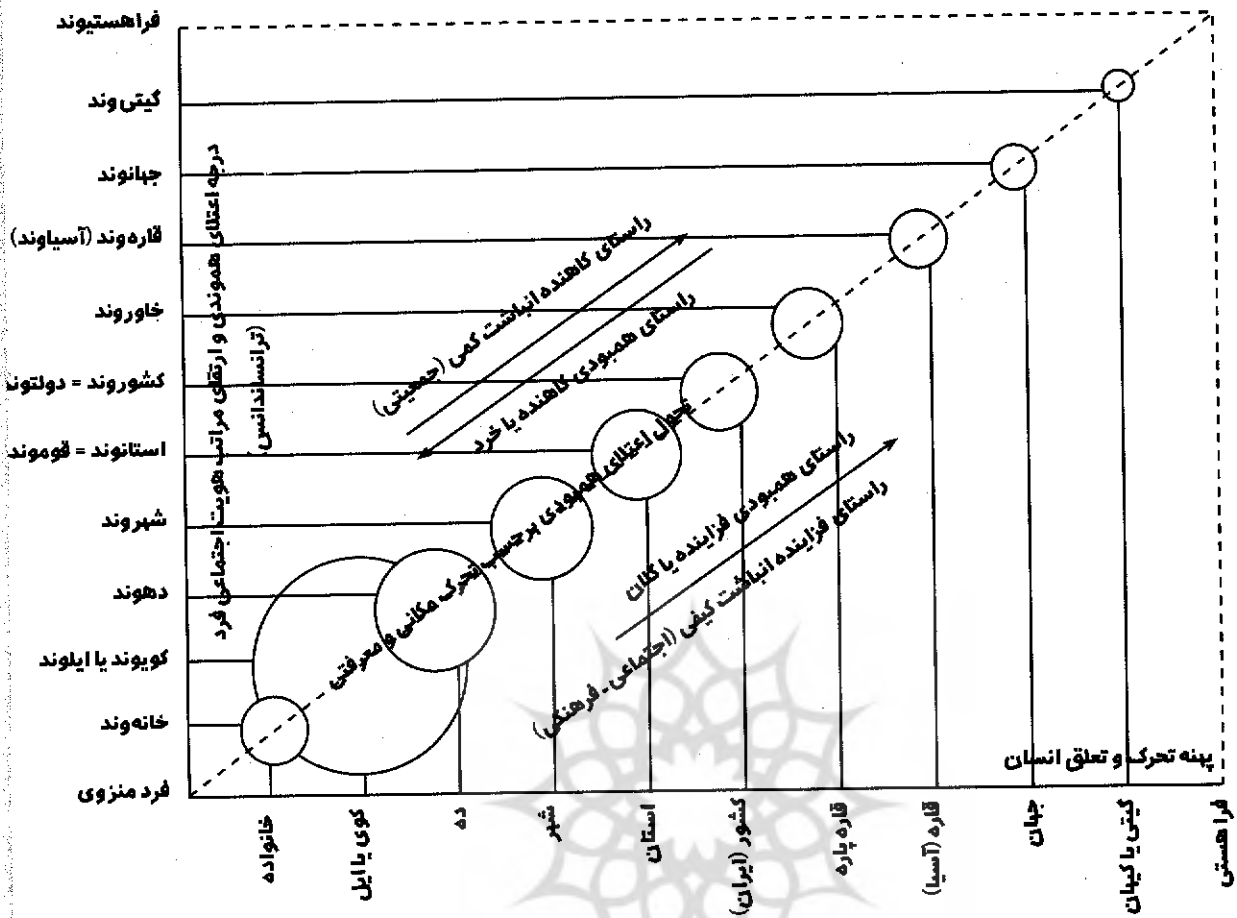
یکی از ابعاد تعلق خاطر براساس هویت، تعلق قومی، خاکی و فرهنگی است. بعد از این که کودک به سنی می‌رسد که می‌تواند از خانواده بیرون بیاید، به تدریج این وابستگی خونی را کم‌تر احساس می‌کند، و پیوستگی خاکی را بسط می‌دهد. پیوستگی‌های گروهی و قومی را به تدریج در اثر دانش و بینشی که کسب می‌کند، تشخیص می‌دهد، می‌تواند خاک را در ذهن خود به طور انتزاعی ثبت کند و هویت خود را به مجموعه‌های بزرگ‌تری ارجاع دهد.

در نمودار شماره ۲، من دایره بزرگ را

کتاب‌های درسی فرا می‌گیرند و زبان فارسی تبدیل می‌شود به زبان ملی؛ یعنی در کلاس‌های اولیه، بین زبان آموزشی و زبان گفتاری خانواده احساس تفاوت و عدم تعلق به وجود می‌آید. اخیراً مطرح شده که به نحوی زبان اقوام هم در جایی منعکس شود، تا علاوه بر تفاهم بین زبان ملی و زبان قومی، بین احساس تعلق خاطر به قوم و احساس تعلق خاطر به ملت و مجموعه‌ای از اقوام هم مفاهمه به وجود آید.

امروزه نفوذ رادیو و تلویزیون در خانواده‌ها و وجود مطبوعات ملی به زبان فارسی، امکان تعمیم عناصر ملی را فراهم آورده است که در گذشته چنین چیزی میسر نبود. صدسال پیش مردم بیش‌تر پراکنده از هم زندگی می‌کردند و اصلاً مسأله زبان ملی به این ترتیب که امروزه مطرح است، وجود نداشت و به مفهوم امروزی مطرح نبود. گرچه مردمان ایران زمین مطرح بوده‌اند، ولی مفهوم سیاسی «ملت» وجود نداشت.

در مفهوم سیاسی، «ملت» عبارت است از مجموعه‌مردمانی که از اراده‌های آن‌ها دولت به وجود می‌آید. این یک پدیده سیاسی تازه است، ولی برخی از متفکران و نظریه پردازان معتقدند که ما از زمان فردوسی، حتی قبل از او هم، ملت داشتیم.



رابطه بین وند و بند در سطوح مختلف اجتماعی و فرهنگی

انگشت ما مندرج است و رابطه‌های خونی ما، رابطه پدر و مادر و اسم آن‌ها و رابطه‌های خاکی ما را هم در حد استان، در آن می‌نویسند. دولت از بدو تولد، به همه نوزادان زن، عنوان «خانم» و به همه نوزادان مرد، عنوان «آقا» اطلاق می‌کند. به معنای دیگر، از بدو تولد تا دم مرگ، هر عضو ملت ایران خانم یا آقا هستند و دولت این امر را رسماً پذیرفته است.

ولی دادن شناسنامه به افراد، به معنای آن نیست که این تعلق خاطر را خود فرد هم کسب و احساس کرده است. یعنی دولت، هر فرد ایرانی زاده شده در میان ایرانیان و در خاک ایران و یا در خارج از ایران از پدر و

کم‌تر باشد، خودش را به واحدهای کوچک‌تری وابسته می‌داند.

مسئله تکوین هویت ملی اصولاً پیرو دانش و بینشی است که ما در درجه اول، خارج از خانواده، یعنی در حوزه عمومی، در مدرسه و در سال‌های بعد هم، از انواع رسانه‌ها کسب می‌کنیم. میزان اطلاعاتمان از جهان بیش‌تر می‌شود و با شناخت بیش‌تر، احتمالاً به آن نیز تعلق خاطر پیدا می‌کنیم.

دولت‌های ملی منتظر نشدند که افراد، خود از طریق مدرسه اطلاعات به دست آورند و احساس هویت کنند. آن‌ها از بدو تولد به ما «شناسنامه» هویتی می‌دهند که در آن، ضمن این‌که اثر بیولوژیک، یا اثر

مربوط به افرادی می‌دانم که خود را بیش‌تر به خانه، کوی و برزن خود متعلق می‌دانند. اغلب افرادی که تحصیلات کافی ندارند و در سطح دبستان هستند، به این حوزه بیش‌تر تعلق دارند؛ زیرا از تصور و تجسم ذهنی جوامع بزرگ‌تر و حوزه‌های بزرگ‌تر ناتوان هستند. به خصوص در مورد خانم‌ها، به واسطه این‌که در طول قرن‌ها و سال‌ها، بیش‌تر در حوزه خصوصی و فرهنگ خانواده بوده‌اند، تجسم دنیای بزرگ‌تر از حوزه‌خانه و شهر برایشان مشکل بوده است. البته هر قدر سواد و دانش انسان بیش‌تر باشد، به جهان و حوزه‌های بزرگ‌تری تعلق خاطر احساس می‌کند و هر قدر سواد و بینشش

مادر ایرانی را به عنوان ایرانی می‌پذیرد، ولی این هویت دهشی است به شرطی که افراد در جریان تکوین و تربیت، خودشان هم احساس وابستگی و همبستگی و پیوستگی را، نه تنها به فرهنگ، بلکه در مقیاس مجاز و وسیع، به عنوان یک جامعه ملی، یعنی کشور، داشته باشند.

تنها دادن شناسنامه تعلق خاطر، پیوستگی و همبستگی به وجود نمی‌آورد، بلکه «اصل مشارکت» است که در تمام حوزه‌های مختلف، امکان تعلق خاطر را به وجود می‌آورد. البته در گذشته، عواملی وجود داشته‌اند که مانع از تکوین چنین یگانگی می‌شدند. به عنوان مثال، در نقاط مختلف کشور سکه‌های متفاوتی وجود داشته است که به آن «شهرها» می‌گفتند؛ یعنی فقط در یک شهرروایی داشته است. ولی امروزه نه تنها رواج پول واحد، بلکه از برکت تعمیم زبان فارسی، به عنوان یکی از مؤلفه‌های بزرگ ارتباطی، و وجود رسانه‌ها و آموزش و پرورش، زبان ملی فارسی را اگر هم حرف نزنند، می‌فهمند.

امروزه از برکت تلویزیون و نفوذ آن به تمام خلوتگاه‌های خانواده، این رسانه ضمن این که خیلی از اطلاعات جهانی را در اختیار مردم می‌گذارد، اخبار کل ایران را هم پخش می‌کند و این احساس به وجود می‌آید که ایران به کل ایرانیان تعلق دارد. هوشناسی هم در این زمینه کمک و افری کرده است؛ چرا که در حین اعلام شرایط آب و هوایی، نقشه ایران را هم منعکس می‌کند و حتی بی‌سوادان هم تا حدی، این نقشه شیروار را که بعضی آن را گریه‌وار می‌گویند، می‌شناسند و بطور انتزاعی احساس می‌کنند، این خاکی است که روی آن قرار دارند و زندگی می‌کنند.

مثلاً جنگ ایران و روس منجر به قرارداد

گلستان و ترکمنچای در آغاز قرن نوزدهم خیر مهمی بود که به علت فقدان وسایل ارتباط جمعی سریعاً منعکس نشد و احساس نشد که مردمی از یک سرزمین خارجی، به مرز و بوم ایران تجاوز کرده‌اند. شاید جنگ ایران و عراق یکی از حوادث بزرگ تاریخی است که امکان تجلی تعلق خاطر و وجدان جمعی و بعد احساس مشترک برای دفاع از سرزمین و مرزهای ایران را سریعاً فراهم آورد؛ حتی در مواقعی که امکان تجسم نقشه در ذهن میسر نبود.

نقشی که رسانه‌ها در حوادث تاریخی و به خصوص در جنگ‌ها ایفا کردند، موجب شد که تصور کشور، ملت و مردم ایران به نسبت سابق، خیلی شفاف‌تر در اذهان به وجود بیاید و در نتیجه، آن عرق ملی و عرق دفاع از حریم و حرم بزرگ را به وجود بیاورد و عموم مردم را در جریان ملت شدن قرار بدهد.

در نتیجه، در جریان حوادث بزرگ احساس مشترک به وجود می‌آید، ولی عوامل ابزاری اشتراکی هم به تعمیم این احساس کمک می‌کند؛ مثل آموزش یکتواختی که در تمام کشور ما وجود دارد و جای بحث دارد که آیا این از نظر تربیتی رواست یا نارواست؟ چرا که ما به وسیله آموزش، تقریباً افراد را از

بوم و بینه خود بیگانه می‌کنیم و باعث می‌شویم قبل از این که مخاطب ریشخند بوی خود را شناساند، محیط کشور و شناسنامه برای بچه‌ها در کلاس چهارم و پنجم آسان نیست که بدانند تیسفون یا تخت جمشید کجا قرار گرفته‌اند.

به همین دلیل، به خاطر اشتراک در کتاب و اشتراک در محل، بین دختران و پسران نوعی اشتراک نظری به وجود می‌آید که مظهر آن در کشور و در کتاب‌های مختلف دیگر هم منعکس می‌شود. اما متأسفانه بعضی کوتاهی‌ها موجب می‌شوند که به عمق پرداخته نشود؛ از جمله این عکس (تصویر شماره ۱) است که از کلاس چهارم ابتدایی اقتباس شده است و زیر آن نوشته شده است: «چهره اقوام ایرانی». بله این چهره اقوام ایرانی است، ولی چهره اقوام همیشه بر این مبنا نیست و ملاحظه می‌کنید که این برای دخترها هویت بخش نیست؛ حتی اگر قوم خودش هم باشد. ملاحظه می‌کنید پدرش هست، ولی مادرش نیست. اصولاً گاهی در اثر عدم آشنایی با شگردهای تربیتی و القای نظریات از طریق تصویر، آموزش، آن تأثیر قاطع و بهره‌وری بسنده را برای اقشاری از جامعه به وجود نمی‌آورد. به نظر من، با وجود این که خانم‌ها اولین

تربیت است که هر
نام بسن یک
شخص تعیین
است، ولی تعیین
یک فرهنگ و باور
مشخص هم هست

کثیر مواقع
تصاحب نام یا
تاریخ، عین
فرهنگ و باطن
ارتباط دارد



تصویر شماره ۱. چهره اقوام ایرانی

هویت را به بچه‌ها می‌بخشند، ولی در بخشیدن هویت ملی کارایی کافی ندارند. به ویژه این که پرچم ایران و نقشه ایران در کم‌تر خانه‌ای جلوی چشم خانم‌ها (به خصوص خانم‌هایی که مدرسه نرفته‌اند و کم‌سواد هستند)، قرار می‌گیرد تا خود را به آن سرزمین ذهنی و نمادی متعلق بدانند و در نتیجه بتوانند، احساس تعلق خاطری بین تصویر و واقعیت برقرار کنند.

همچنین، رسانه‌های امروزی و ابزارها و نهادهای مشترک کمک و افری کرده‌اند که ما این یگانگی را در کشور درک کنیم. یعنی نظام وظیفه مشترک برای آقایان و بعد در ادارات مثل قضاوت و عدالت مشترک، سنجه‌های مشترک به این امر یاری کرده‌اند. در گذشته، ما در هر قسمت ایران، سنجه‌های مختلفی داشتیم. ولی از برکت جهانی شدن، امروزه سنجه‌های ما کیلوگرم، کیلومتر و متر هستند که تقریباً از جمله عوامل جهانی شدن محسوب می‌شوند. ما آن‌ها را کسب کرده‌ایم و در کل کشور تعمیم داده‌ایم. پول واحد نیز همین نقش را دارد.

به طور کلی، این‌ها مؤلفه‌های متفاوت همگرایی ایرانی هستند که وجود دارند. همچنین، واحدها و نهادهای دولتی یگانه و دین یگانه نیز بر وجود یگانگی ملی دلالت دارند. هرچند ملت ایران همه شیعه نیست و برخی نیز سنی هست و درست است که از نظر دینی، ما، به اصطلاح، اقلیت داریم، ولی این اقلیت فقط از نظر دینی است و در میان ملت اقلیت و اکثریت مفهوم ندارد. ملت ایران فقط ملت ایران است. ما در مجلس هم نماینده‌های اقلیت دینی داریم که این در بعضی از کشورها وجود ندارد و به نام اکثریت ملت، آن‌ها را حذف کرده‌اند. ایجاد هویت ملی، به معنی وابستگی به

مشروطیت هم اسمی از زن‌ها نیست. فقط قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که به شرکت فعال زنان در انتخابات اشاره دارد. در نتیجه، آموزش و پرورش باید گام بلندتری بردارد. البته نه تنها آموزش و پرورش به عنوان یک نظام آموزشی، زیرا نظام آموزشی، دیگر تنها نهاد آموزش دهنده نیست و فقط یکی از نهادهای رسمی آموزش دهنده محسوب می‌شود.

امروزه رسانه‌ها، مخصوصاً رادیو و تلویزیون، خیلی بیش و پیش از مدرسه نقش هویت‌بخشی را به عهده دارند، متأسفانه در این زمینه، آن‌طور که باید کار نشده است. رسانه‌ها مخصوصاً رادیو و تلویزیون، آن اخوت و یگانگی و همبستگی ایرانی لازم را کم‌تر منعکس کرده‌اند. در کتاب‌های درسی هم فقط در کلاس‌های چهارم و پنجم این امر تا حدی ملموس و محسوس است. در صورتی که نمادهای ملی ما در اکثر مجامع باید وجود داشته باشند. بزرگ‌ترین نماد ملی ما پرچم و نقشه ایران زمین است که جایش

خاک یک کشور با مرزهای معین و وابستگی به «قلم‌رو» دولت است؛ یعنی آن‌جا که اثر امضا و خط دولت را می‌خوانند. به تدریج از برکت آموزش نهادی رسمی و تعمیم آن در میان دختران و پسران، این احساس هویت از طرف دولت ارائه می‌شود و ما از طریق احساس ملی و تشکیلات مدنی و مشارکت در حقوق و تکالیف مشترک آن را درک می‌کنیم. همچنان که در جریان انقلاب و انتخابات مردم مشارکت داشتند.

اما مشارکت تنها به انتخابات، که زن‌ها فعالانه در آن مشارکت دارند، محدود نمی‌شود. خانم‌ها باید در مشارکت مدنی و مدیریتی شهرها به تدریج فعال شوند. در حال حاضر، شهرها برای تحرک زنان آمادگی کافی ندارند، بلکه بیش‌تر برای تحرک مردان ساخته شده‌اند و در شهرها، تسهیلات کافی برای خانم‌ها و بچه‌ها وجود ندارد.

به همین خاطر گویی فقط مردها را عضو ملت پنداشته‌اند، حتی در قانون اساسی



فرهنگی، مردم‌شناسی ایران به طور وسیعی تولید شده و در مدارس، مساجد و سربازخانه‌ها و مسیر مترو و... در معرض دید همگان قرار گیرد.

۵. در مدارس ابتدایی و در سربازخانه‌ها تأکید خاصی به آموزش درک انواع نقشه‌های جغرافیایی، تاریخی و مردم‌شناسی ایران به عمل آید تا شاید نقش انتزاعی ایران، در میان همسایگان آن، در ذهن کشوروندان ایران جای گیرد و زمینه برای انگیزش‌های عاطفی فراهم آید.

۶. علاوه بر رسانه‌های جمعی، مساجد نیز در القاء مهر میهن و یگانگی ملی، به همراه تبلیغ مذهبی، نقش مهمی می‌توانند ایفا کنند. تاکنون تأکیدات مذهبی، کار القافات یگانگی ملتی را، جز در موارد بحرانی، کمتر تسهیل یا تقویت کرده است. در شرایط قرن کنونی، بایسته است که برای جبران تأخیر تکون اهلیت ایرانی از تمام نظام‌های ابزاری و نهادهای معنوی در راستای واحدی استفاده شود.

۷. جنب کتابخانه‌های فرهنگسراها، کتابخانه‌های مساجد، مدارس و دانشگاه‌ها، بخشی به «ویدئوتک» یا مخزن کاست ویدئوهای مربوط به نحوه زیست و ساز و زبان اقوام ایرانی اختصاص یابد و امکان استفاده از آن‌ها برای عموم میسر و آسان گردد.

در بسیاری از نهادها خالی است. چرا باید مساجد ما فاقد این دو نماد ایرانی باشند که بدون ایران، اسلام هم نیست و اسلام و ایران به هم تنیده‌اند. نه تنها در مساجد، بلکه باید در تمام جوامع عمومی این دو نماد قرار گیرند. به خصوص یادم گرم روحانیت، احتمالاً مردم کم سواد بیشتر می‌توانند از این موهبت بهره‌مند شوند. این دو نماد ایرانی به عنوان ابزار راهبردی هم‌نوایی، هماهنگی، هم‌میهنی و هم‌اندیشی مطرح هستند که مفاهمه را بین اقوام و زنان و مردان کشور به وجود می‌آورند و زمینه را برای همکاری‌های بعدی آماده می‌کنند تا فرد بتواند، به عنوان یک کشوروند، وظایف خود را در برابر دولت، به انجام برساند و متقابلاً از حقوق کشوروندی برخوردار باشد.

پیشنهادها:

برای تسهیل تکوین هویت ملی اقدامات زیر، به عنوان گام‌های نخستین در حوزه آموزش و پرورش ضروری است:

۱. کاربرد نادرست «شهروند» برای اشاره به اهلیت ایرانی سوءتفاهم ایجاد کرده است. شایسته است «ده‌وند» را برای اهالی دهات، «شهروند» را برای اهالی شهرها و «کشوروند» را برای اهالی و اهلیت ایران به کار ببرند و راه را برای «جهانوندی» هموار گردانند.

۲. سرود «ای ایران ای مرز پرگهر» یا سرودهای مشابه آن، در مدارس ابتدایی، به ویژه به هنگام نیایش صبحگاهی مجدداً برقرار گردد.

۳. در کتاب علوم اجتماعی چهارم ابتدایی درسی را برای تفهیم «شنانامه» و هویت‌های خونی و خاکی بگنجانند.

۴. انواع نقشه‌های جغرافیایی،

۸. در کودکانها و مدارس ابتدایی نمایش لباس‌های اقوام ایرانی و پخش موسیقی آن‌ها در جریان «ملت بازی» ترویج یابد.

۹. انواع نقشه‌های «پازل» ایران در اختیار کودکانها، دبستانها و فرهنگسراها قرار گیرد.

۱۰. در طول سال، هفته‌ای را به نام «ایران‌شناسی» اختصاص دهند. هفته اول سال در بهار یا وسط سال در مهرگان می‌تواند مناسب باشد.

۱۱. در تهران «پارک اقوام ایرانی» و «موزه اقوام ایرانی» دایر گردد. نظیر این موزه‌ها را بهتر است در مرکز هر استان نیز ایجاد کنند و کاست ویدئوهای تهیه شده از اقوام ایرانی را در آنجا به نمایش بگذارند.

